

۱۵۸ ۴۷۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عطش

نویسنده: یونسبو

ترجمه: جواد رحمتی فر

ویراستاران: فرشید ابراهیمی

ایران سینما

www.ketab.ir

سرشناسه	:	نسبو، یو، ۱۹۶۰ - م. Nesbø, Jo
عنوان و نام پدیدآور	:	عطش / نویسنده یو نسبو؛ [ترجمه به انگلیسی نیل اسمیت]؛ ترجمه جواد رحمتی فر؛ ویراستاران: فرشته ابراهیمی، سیداشکان حسینی.
مشخصات نشر	:	تهران: موسسه نگارش الکترونیک کتاب، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	:	۶۸۶ص.
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت: عنوان اصلی	:	Thirst, 2017.
موضوع	:	داستان‌های نروژی -- قرن ۲۰م.
شناسه افزوده	:	رحمتی فر، جواد، ۱۳۵۸ - مترجم
شناسه افزوده	:	ابراهیمی، فرشته، ۱۳۵۲ - ویراستار
شناسه افزوده	:	حسینی، سیداشکان، ۱۳۶۹ - ویراستار
رده بندی کنگره	:	۲۴/۸۹۵۱PT ۱۳۹۶ ع ۲ع ۲س /
رده بندی دهکده	:	۸۳۹/۸۲۳۷۴
شماره کتابشناس ملی	:	۵۱۰۵۶۹۵

عطش

نویسنده: یونسو

ترجمه: جواد رحمتی فر

ویراستاران: فرشته ابراهیمی

اشکان حسینی

ناشر: موسسه نگارش الکترونیک کتاب

آدرس: فرمانیه، کامرانیه جنوبی، کوچه بیات ۱۰۰

تلفن: ۲۲۲۹۳۴۴۹

تیراژ: ۲۰۰۰

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۷

شماره ثبت: ۱۵۸۴۳۷۷

قیمت: ۴۰۰،۰۰۰ ریال

شابک: 978-600-8299-79-0

فهرست

۱.....	پیش در آمد
۱.....	بخش ۱
۱.....	غروب چهارشنبه
۲۰.....	پنجشنبه صبح
۳۷.....	بعداز ظهر پنجشنبه
۵۳.....	شنبه اوایل بعد از ظهر
۶۸.....	غروب و شب پنجشنبه
۸۴.....	صبح جمعه
۹۹.....	جمعه
۱۱۴.....	بعد از ظهر جمعه
۱۲۷.....	جمعه بعداز ظهر
۱۵۷.....	صبح شنبه
۱۷۵.....	عصر شنبه
۲۱۳.....	شب شنبه
۲۱۸.....	شنبه شب
۲۲۶.....	صبح یکشنبه
۲۴۲.....	یکشنبه عصر
۲۷۲.....	یکشنبه شب
۲۸۹.....	صبح دوشنبه
۳۱۹.....	بعداز ظهر دوشنبه
۳۵۲.....	عصر دوشنبه
۳۶۶.....	دوشنبه شب، سه شنبه صبح
۳۷۰.....	بخش دوم
۳۷۱.....	صبح سهشنبه

۳۹۵	سه شنبه بعد از ظهر
۴۰۶	سه شنبه، اواخر عصر
۴۱۸	سه شنبه غروب
۴۴۳	سه شنبه شب
۴۵۳	سه شنبه شب
۴۶۴	صبح چهارشنبه
۴۹۲	ار شنبه بعد از ظهر
۴۹۶	چهارشنبه عصر
۵۰۰	چهارشنبه شب
۵۲۵	چهارشنبه شب
۵۳۱	چهارشنبه شب
۵۴۲	صبح پنج شنبه
۵۴۴	بخش سوم
۵۴۵	روز شنبه
۵۸۴	صبح یکشنبه
۵۹۴	عصر یکشنبه
۶۰۴	چهارشنبه بعد از ظهر
۶۲۳	پنجشنبه صبح
۶۳۶	پنج شنبه شب
۶۳۹	جمعه صبح
۶۴۲	جمعه بعد از ظهر
۶۴۳	مؤخره

پیش درآمد

به سفیدی تهی زل زده؛

همون جویری که تقریباً توی این سه سال این کار رو کرده بود.

نه کسی به اون توجه می‌کرد و نه او به کسی توجه داشت.

در آن جز زمانی که در باز می‌شد و مقداری بخار بیرون می‌رفت تا بتونه به اون مرد برهنه نظری بندازه و قبل از این که در بسته بشه و همه چی در حالی از ده پوشیده شه.

حموم بزمی بسته می‌شدن و اون تنها بود.

حوله‌ی تن پوشش رو سمت تر دور خودش پیچید، از روی نیمکت چوبی بلند شد و بیرون رفت؛ کنار استخر خالی رد شد و رفت توی رختکن.

نه صدای چک چک آب می‌اومد و نه صدای مکالمه به زبان ترکی؛ حتی صدای پای برهنه روی کاشی‌ها. حموم هم به گوش نمی‌رسید. به خودش تو آینه نگاه کرد. انگشتش روی جای زخمی که بعد از آخرین عمل جراحی هنوز معلوم بود کشید. عرصه‌ی بست داده بود که به چهره‌ی جدیدش نگاه کنه. انگشتش همان‌جور با این گلوش، روی سینه‌اش کشیده شد و تا جای خالکوبی‌اش ادامه پیدا کرد.

قفل کمد رو باز کرد، شلوارشو پوشید و کتش رو، روی دیوار که هنوز خیس بود، به تن کرد؛ بند کفش هاشو بست. قبل از این که به سمت کمدی که قفل رمزدار داشت و یه لکه‌ی رنگ آبی روش پاشیده شده بود، مطمئن شد که کاملاً تنهاست. رمز قفل رو چرخوند و اونو روی عدد ۰۹۹۹ تنظیمش کرد. در باز شد قبل از این که قبضه‌ی قرمزش رو بگیره دستش و بذاره توی جیبش، به هفت تیر بزرگ و قشنگش نگاه کرد؛

بعدش پاکت رو برداشت و بازش کرد: یه کلید، یه آدرس و یه سری اطلاعات جزئی هم اون جا بود.

یه چیز دیگه هم توی کمد بود.

رنگ سیاهی داشت و آهنی بود.

اونو با یه دست جلوی نور گرفت و با علاقه‌ی خاصی به جسم آهنی نگاه کرد.

مجرر شد که پاکش کنه، بساتیش؛ اما قبل از همه‌ی این کارا وسوسه شد که ازش استفاد کنه.

سه سال سه سال تم، یه سفیدی تهی، توی بیابونی از روزهای خالی.

الان وقتش بود. وقت این که از یه زندگی خوب بهره‌مند شه.

وقتش بود که برگرد

هری با یه تگون بیدار شد. به اتاق خواب نیمه تاریک نگاه خیره‌ای

انداخت. خودش بود، اون برگشته بود، اون جا بود.

صدای نجوا گونه‌ای که از کنارش می‌شنید گرفت آرامش بود: "عزیزم!

کابوس دیدی؟"

هری به سمت صدا برگشت؛ زن با چشم‌های قهوه‌ای دیدنی به اون خیره

شده بود. سیاهی محو و ناپدید شد.

ریکلی گفت: "من اینجام،"

هری گفت: "منم اینجام،"

"این دفعه کی بود؟"

به دروغ گفت: "هیچ کی" و دستی به گونه‌های ریکل کشید. "بگیر
بخواب."

هری چشم‌هاشو بست. قبل از این که دوباره چشم‌هایش را باز کنه،
مطمئن شد که اون چشم‌هایش را بسته است. هری این بار خواب اون
مرد رو تو ی جنگل دیده بود. تو ی مورلند، تو ی مه سفیدی که اون‌ها رو
بر برگرفته بود. اون آدم دستش رو بالا آورده بود و داشت به چیزی که
سمت هری بود اشاره می کرد. هری فقط می تونست از روی سینه‌ی
بره هاش تجربه ی شیطانی و خالکوبی شده‌ای رو مجسم کنه. بعدش مه
غلیظ شد. اون دیگه دیده نمی شد؛ دوباره غیبش زده بود.

هری هول اصاب ای خبی آرومی گفت: "من اینجام."